

ماجراجي جالب «اردوي مفيد»

قرار بود جمعه از طرف مدرسه به يك اردوي تفريحي برويم. محلي كه براي اردو انتخاب شده بود يكي از كوه هاي زيبا و معروف بود كه رودخانه هاي زيبا از ميان آن عبور مي كرد.



قرار بود جمعه از طرف مدرسه به يك اردوي تفريحي برويم. محلي كه براي اردو انتخاب شده بود يكي از كوه هاي زيبا و معروف بود كه رودخانه هاي زيبا از ميان آن عبور مي كرد. بي صبرانه براي رسيدن آن روز لحظه شماري مي كردم. بالاخره جمعه آمد و من تمام وسايلم را جمع كرده بودم. مادرم براي صبحانه و ناهار براي ما غذا گذاشته بود و خودم هم بدمينتونم را برداشتم تا آن جا با دوستانم بازي كنم. در مدرسه همه جمع شديم و با هم به سمت كوه حركت كرديم. مدتي پياده روي كرديم تا به يك رودخانه رسيديم مي خواستيم آن جا بنشينيم و صبحانه مان را بخوريم كهديدم بطري ها و باقيمانده ي غذاهايي كه اطراف رودخانه ريخته فضايي براي نشستن باقي نگذاشته. دوست نداشتم آن جا بنشينم به خاطر همين پيشنهاد كردم كه از آن جا برويم و جايي بهتر پيدا كنيم. اما ديدم كه يكي از دوستانم پلاستيكي بزرگ برداشته و با يك چوب شروع به جمع آوري زباله ها كرده و بقيه ي بچه ها هم به كمك او رفتند اولش دوست نداشتم به آن ها كمك كنم چون اشغال ها را ما نريخته بوديم كه حالا بايد جمع مي كرديم و لي بعد ديدم كه اين كار من به نفع خودم و طبيعت است من هم يك پلاستيك برداشتم و به آن ها كمك كردم. بعد از تمام شدن كار از ديدن آن منظره ي زيبا واقعاً خوشحال شدم و با بچه ها بساط صبحانه را مهيا كرديم و همانجا نشستيم و از طبيعت زيبا لذت برديم. موقع برگشت به خانه با خودم فكر مي كردم كه اگر هر كسي مواظب رفتار خود باشد و با طبيعت با بي رحمي رفتار نكند چقدر همه چيز و زيبا و دوست داشتني مي شود.